

## امروز با مولانا

بهداد پندم استاد عشق از اوستادی  
چو چشم مست کسی کرد حلقه در گوشت  
که هین بترس ز هر کس که دل بدو دادی  
ز گوش پنبه برون کن مجوی آزادی

## برش

## نقطه معینی از گذشته

| هاروکی موراکامی



دنیای دیگری به موازات دنیای ما وجود دارد و مادام که آدم مواظب باشد، می شود تا یک حد معینی وارد آن شد و به سلامت برگشت. ولی باید فقط تا نقطه معینی از گذشته رفت و گرنه آدم راه بیرون آمدن را گم می کند. یک هزار تو است...

چیزهای بیرون آدم‌ها، پرتوی از چیزهای درون‌شان است و آنچه درون آدم است، پرتوی است از آنچه بیرونش هست. بنابراین وقتی در هزار توی بیرون قدم می‌گذاری، در همان زمان به هزار توی درون قدم گذاشته‌ای که بقینا کاری بسیار پرخطر است.

برشی از کتاب «کافکا در کرانه»

## یک خبر | یک نگاه

## مردانی که به فکر سلامت خود نیستند

به‌ویژه مشکلات ارولوژی و ادراری، مانند مشاهده خون در آن علاوه بر مراجعه به پزشک از استعمال سیگار و مواد مخدر به صورت جدی پرهیز کنند. ریشه تمام بیماری‌ها در سیگار و الکل و اعتیاد است و سلامت نبودن مردان به‌طور عمده باعث از هم پاشیدگی خانواده و خانواده‌ها خواهد شد. محور و عنوان کرده است: مردان به‌عنوان محور خانواده و فعالیت‌های اقتصادی و توسعه اجتماعی عناصر تعیین‌کننده توسعه خانواده و جامعه محسوب می‌شوند بنابراین به مراقبت خود باید خیلی توجه کنند.

آمارهای بین‌المللی حاکی از آن است که در کشور مردان آخرین افرادی هستند که برای پیگیری مشکلات پزشکی و درمانی خود مراجعه می‌کنند. چرا که متأسفانه دلسوزی آنها برای افراد خانواده و فرزندان خیلی بیشتر از خودشان است. بنابراین باید این مسأله را جدی بگیرند و در صورت بروز مشکلات

مشکلات در جامعه ما کم نیست. به سبب بیماری کشورمان نگاه کنید. فیلمی که برگزیده جشنواره بین‌المللی فجر است، داستانش مربوط به چند جوان لایالی است که در فضای مجازی با هم دوست می‌شوند و... آیا در امروز جامعه ما این است؟ یا مسائلی بسیار ریشه‌ای تر که از حل آن، همه ما ناامید شده‌ایم، مسائل حیاتی ما را تشکیل می‌دهند. من سعی داشته‌ام که برخی موضوعات را از خودم شروع کنم. برای مثال به کمپین نه به پاره‌نگاهی بیندازید! من قصد داشتم که این فرهنگ را بیستم مردم را بیندازم که نشد. مثالی دیگر موضوع آب است که این روزها، مسئولان و تمام متولیان این عرصه، التماس می‌کنند که در مصرف آب صرفه‌جویی کنند اما چرا این موضوع جوان‌نواخته است. دلیل آن است که سازو کار ما برای تبیین مشکلات ضعف دارد و نمی‌تواند مردم را دربرابر موضوعاتی که به نفع خودشان است، متقاعد کند.

## شاعر

## اینجا چراغی روشن است...

خانه‌ای بود در مریخی، گرد و بران و فرور ریخته، خاکستری، سرد و خاموش. امروز خانه همانجاست، حالا دیوارهای رنگ‌زنگ دارند، چراغ‌های روشن و لب‌های اهل خانه خندان. حالا طاهره پادشاه سال‌ها سکوت و از خودگذشتگی اش را گرفته، طاهره‌ای که تنها دست خالی پسرهایش را بزرگ کرد و مادر نابینایش را تر و خشک. خانه اش نشو و نشود و بیچه‌هایش شاغل.

وقتی کمک می‌کنیم، دیوارها به مهری تکیه می‌دهند و محکم می‌شوند، دلی گرم می‌شود و لبی می‌خندد، و سرماز خانه طاهره می‌رود، دنیا با دستهای ما ساخته می‌شود و گرم با قلب ما می‌آید، برای ساختن دنیای همین حوالی خودمان آغاز کنیم، راه دوری نمی‌رود.

خانه و براتی بود در مریخی گرد که با مهری تکیه می‌دهد و با دستهای ما ساخته شد.



عکس: امیر کلوسی / ایستا



عکس: بهروز فیروزی / جام جم

## چرا مردم متقاعد نمی‌شوند؟

زندگی می‌کنم، هیچ قهرمانی ندارد. هر جامعه‌نیاز به یک قهرمان دارد، نیاز به الگو دارد. جالب این است که هر اتفاقی در کشور ما رخ می‌دهد، نظر اکثریت این است که از هنرمندان به‌ویژه بازیگران برای حل آن استفاده کنیم و آنها را به صحنه بیآوریم. در صورتی که این نوع اندیشه کاملاً منسوخ شده است زیرا مردم ما از همه جریان‌های موجود در کشور و رفتار افراد مختلف با خیر هستند. درباره سرطان قصد صحبت داریم، می‌گویند بازیگرها هر موضوع دیگر که باشد، باز هم فرقی ندارد، می‌گویند از بازیگران استفاده کنید! پس طلاب، دانشجویان و نخبگان ما ۸۰ میلیون ایرانی نیستند بلکه بسیاری از قشرهایی که تأثیرشان مشهود است، بخشی از نمایندگی ایرانیان را بر عهده دارند. آنها نیز باید در این نوع موضوعات وارد صحنه شوند و اظهار نظر کنند. متأسفانه هیچ کدام از آنها حضور واقعی در این صحنه‌ها ندارند.

از عزیزانمان را در سرزمین مادری‌شان، از دست می‌داد. حالا سال‌ها از آن موضوع گذشته اما با توجه به اخباری که طی روزهای گذشته از این استان شنیده‌ام، به نظر می‌رسد باز هم خوزستان درگیر جنگ است اما این بار کشور خاص یا تشریحی خاص، به این منطقه حمله نکرده است بلکه «بی‌توجهی» یا لجبازی برخی، عده‌ای از مردم عزیز کشورمان را دچار مشکلات فراوان کرده است. خوزستان می‌تواند قلب ایران باشد. آنجا یکی از مهمترین اعضای این کشور است و باید برای حل مشکلاتش همه با هم سهیم باشیم. خوزستان مثال خوبی برای یک جامعه است. سوالی که مطرح می‌شود، این است که آیا در جامعه کنونی ما برای افرادی که دچار مشکلات این چنین می‌شوند، حمایتی وجود دارد؟ آیا می‌توان جامعه یکپارچه‌ای را با فراموش کردن این بخش از کشور، به وجود آورد؟ متأسفانه جواب این سوالات از نظر من منفی است زیرا شهری که امروز من در آن

خبر در دنیای امروز، از جمله اطلاعاتی است که بخشی از دنیای پیرامون ما را رقم می‌زند. از قدیم عادت داشته‌ام تا به اخبار و خبرهای که در رسانه‌های مختلف منتشر می‌شود، توجه ویژه‌ای کنم. اما همیشه جزئیاتی وجود دارد که ذهن انسان را برای مدت زیاد به خود مشغول و حتی تسخیر می‌کند طوری که رهایی از آن ناممکن به نظر می‌رسد. یکی از این خبرها در سال ۵۹ منتشر شد و آن خبر نیز حکایت از حمله ارتش عراق به کشور عزیزمان داشت. در اثر این رخداد، جامعه متحول شده ایران بعد از انقلاب، دستخوش تحرک، شک و یانوعی ناهنجاری بزرگ شد. در صدر این جنگ، استان خوزستان بود که با سرعت تعداد زیادی



بیژن میرباقری

کارگردان

## داستانک

## داستانی واقعی از زبان دکتر هاوارد کلی

(Howard Kelly)

منبع: positivelook.net | برگردان: مجتبی بارسا

پسر فقیری بود که با فروختن محصولات، در خانه‌ها خرج خود را درمی‌آورد. او این کار را در مسیر مدرسه انجام می‌داد. روزی احساس گرسنگی کرد و متوجه شد که تنه‌ای یک استی برایش باقی مانده است. تصمیم گرفت تا اولین خانه، در خواست وعده‌ای غذا بکند. اما هنگامی که خانم جوان و زیبایی در راه پوری او گشود، پسرک، خجالت کشید و به جای وعده‌ای غذا، تنها طلب یک لیوان آب کرد. خانم جوان متوجه ضعف و گرسنگی پسرک شده بود، اما جز شیر، چیزی در خانه نداشت. برای همین یک لیوان بزرگ شیر برای پسرک آورد. پسر بچه لیوان را گرفت و آرام شروع به نوشیدن کرد. بعد پرسید: «چقدر باید بابت این لیوان شیر پرداخت کنم؟»

خانم جوان با لبخند به او گفت: «لازم نیست چیزی بپردازی». مادر به ما آموخته که برای مهری، هیچگاه پولی نپذیریم. پسر از صمیم قلب از خانم جوان تشکر کرد و رفت. وقتی هاوارد کلی (پسرک)، از آن خانه دور شد، نه تنها از نظر فیزیکی احساس بهتری داشت، بلکه ایمانش به خدا و انسان‌ها نیز افزایش یافته بود.

سال‌ها بعد، آن خانم جوان به شدت مریض شد. پزشکان آن شهر، به هیچ نتیجه‌ای نرسیده بودند. نهایتاً آن خانم را به شهر بزرگتری فرستادند تا متخصصان بر بیماری نادر او، کار کنند. دکتر هاوارد

کلی، برای مشاوره و هم‌فکری نیز به آنجا فرخوانده شد. زمانی که پرونده آن خانم را مطالعه می‌کرد، چشمم به نام شهری افتاد که خانم، از آنجا آمده بود. چشمانش برق زد. به سرعت برخاست، روپوش پزشکی اش را پوشید و به سمت اتاق آن زن رفت. چهره خانم را در اولین نگاه، شناخت. به اتاق مشاوره بازگشت و بهترین تمهیدات را برای نجات آن زن پیش‌بینی کرد. از آن روز به بعد نیز توجه ویژه‌ای به او داشت. بعد از کشمکش‌های فراوان، آن زن، بر بیماری اش غلبه یافت. دکتر کلی، از حسابداری درخواست بر که هزینه‌ها را کرد تا برای ترخیص بیمار، اقدام کند. بر که‌ها را نگاه کرد. چیزی روی فیش هزینه‌ها نوشت و آن را درون پاکتی قرار داد و به اتاق بیمار فرستاد.

خانم که روی تخت خود دراز کشیده بود، پاکت را دریافت کرد. نوشته بر که حسابداری و ترخیص را پشت پاکت خواند. می‌ترسید پاکت را باز کند. مطمئن بود که باید همه زندگی اش را بابت هزینه این بیمارستان و معالجه بیماری اش، پرداخت کند. سرانجام پاکت را باز کرد. اما پیش از همه چیز، توجه‌اش به جمله‌ای که در گوشه بر که نوشته شده بود، جلب شد:

«قبلاً با یک لیوان شیر، پرداخت شده است»

امضاء: دکتر هاوارد کلی

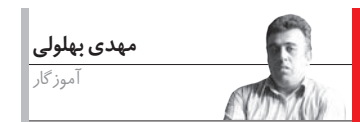


## امروز به چی فکر می‌کنی؟

## حالم از فقر اندیشه گرفته است

بگیری و آن‌گاه چنان خودبین و مغرور شوی که بر همگان فخر بفروشی، خود نشانی است از فقر اندیشه و با بد به حال کسی که ناگزیر به تاب آوردن چنین انسانی باشد! مسدود کردن مایمیگی یا حتی بی‌مایمیگی طرف را پنهان می‌سازد. آهسته آهسته خودش هم باورش می‌شود که بسیار می‌داند. به کسی اجازه سخن گفتن نمی‌دهد و بی‌پای کلیشه‌هایی را بازگو می‌کند که دیگر کمتر کسی هست که نشنیده باشد: این که ایرانیان بی‌سوادند و کسی در ایران کتاب نمی‌خواند، این که تا بخواهیم به تمدنی بویا برسیم، شاید و باید چشم به صدها سال دیگر بدوزیم، این که من هر چه می‌گویم آکادمیک است و بزرگان ادب و هنر گفتند پس دیگران هم باید بپذیرند و چیزهایی در همین راستا یا شبیه آن، که در بهترین حالت این است که بگویم طرف کتابخوان خوبی است اما بی‌گمان اهل اندیشیدن اصیل نیست و به یک معنا، در فقر اندیشه‌ورزی به‌سر می‌برد.

گروهی از ماشهرودان، هنگامی که تنگدستان و متکدان خیابانی‌های بینیم، بیشتر اوقات احتمال می‌دهیم که روزی بتوانند از این وضع خارج شوند. گاهی هم می‌پنداریم که فرد تمارض کرده و خود را به بدبختی زده و وضع اش هم شاید بد نباشد اما با خودبین میانمایه که بر خورد می‌کنیم تأمید می‌شویم و راهش را بسته می‌بینیم و تا یکی، دو روز هم دست‌کم البته -حالم گرفته است.

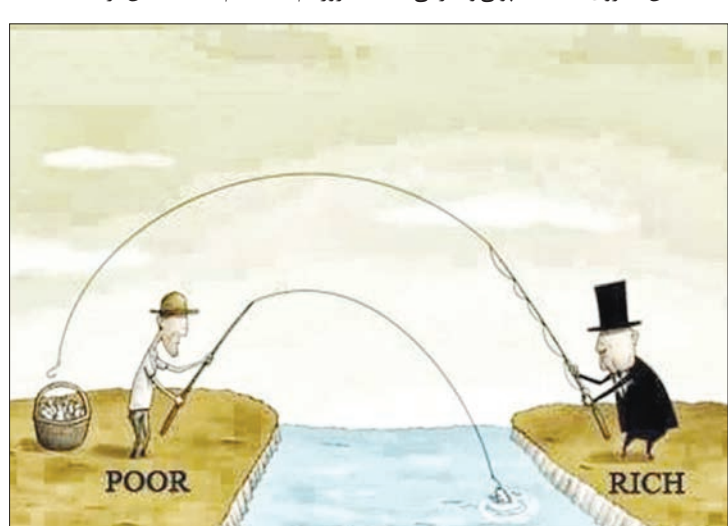


مهدی بهلولی

آموزگار

فقر مادی و تنگدستی، هر چند موضوعی آزاددهنده است اما به نظر می‌رسد این فقر اندیشه باشد که آزاردهندگی بیشتری دارد. بیشتر ما انسان‌ها، وقتی فرد تنگدست و بیچاره‌ای را می‌بینیم که مثلاً در خیابان فرزندش را کناری گذاشته و همراه او گدایی می‌کند یا سر در زباله کرده تا چیزی بیاید، آندوهی وجودمان را می‌گیرد و دست‌کم تا چند ثانیه، چند دقیقه و حتی تا چند روز -بستگی به چیزی دارد که دیدیم- در اندیشه فرو می‌رویم و آندوه می‌خوریم که چرا باید چنین باشد؟ چرا در جهان باید تا این اندازه نابرابری باشد؟ چرا یکی باید مازاتی دو میلیارد تومانی سوار شود - سری برزند به نمایشگاه‌های خودرو و عباس آباد، تا چنین خودروهایی را از نزدیک ببینند - یکی حتی پول تهیه خوراکی ساده را برای خود و خانواده‌اش، نداشته باشد؟ بعد است انسانی پیدا شود که این روزها، در کوچه و خیابان، این همه متکدی و تنگدست را ببینند و باز هم شاد و شازز باشد و احساس دلنگی نکند. برای این که بهانه آندوه روزانه‌ات فراهم شود، کافی است خیابانی را پیاده‌مییابی.

با این همه، برای برخی فقر اندیشه، آزاردهنده‌تر است. این که بروی دانشگاه پولی و مدرکی بالا



عکس: امیر کلوسی / ایستا